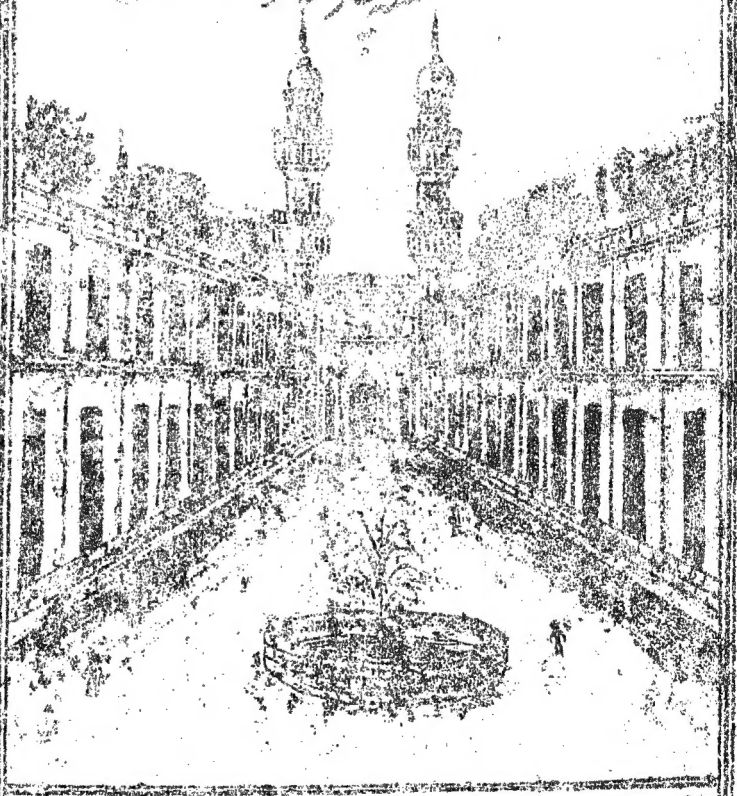




تجدید طبع این کتاب از لفظ و قیاس انظار  
توان گرفت

نقد و حاشیه



در سطح نقاب و کتب و اوراق  
خبرداران و اهل علم و فن

مضمون خاتمه الطبع از نتایج فکر بلند و طبع آسمان پیوند عالیجناب فیض ناب  
حضرت استاد می مولوی علی حسد صاحب مدظلهم العالی  
شکر خدا کے عزوجل بر اختتام طبع این کتاب نایاب کہ تا حال چاپ نہ شدہ بود البتہ غیر از نسخہ نفوس  
منہا فن غالب است کہ نسخہ دیگر از دیدانہ باشند و قریب بود کہ از غایت کنگری دور است این نسخہ  
ہم از کار بروود ضائع نہ شود۔

ازین کتاب حالات دربار آصفیہ دو صد سال پیشتر ازین باید دریافت مضفش  
منسارام شیکار صدرت است کہ اکثر از امور پیشم خود دیدہ و بعض از ان ہا بزبانی ما پتاد در گاہ  
قلی خان سالار جنگ کہ آنروز مان ہمہ کارہ ہا بودند شنیدہ درین کتاب درج کردہ بر ہتقاد و وضایط این  
کتاب را تقسیم سائتہ و خاتمہ مشتمل بر وصایا سے نواب ہران افزودہ مطالعہ این کتاب غالی از  
نیت و فائدہ ہائے تاریخی نہکتہ ہائے سیاسی از دستہ توان گرفت لاکن باعث طبع این کتاب  
و اشاعت آن کہ نمیرہ تصنیف و ستانف و ایما سے مضفش توان گفت و ات متورہ صفات  
عالیجاہ برتر پایگانہ ناب سید اسد اللہ طباطبائے معروف بہ میر نواب صاحب دام مجدہ است  
جناب مدوح سالہائے دراز و خدمت ہاکملگی و مالی حضور نظام خلد اللہ ملک صرف کردہ  
سال سے شود کہ ہر ایہ و وظیفہ ما دام الحیات گرفتہ اند و حق تاریخی و مذاق علمی جناب نشان را نگذا  
کہ نسخہ بچہ لطیف و نادر از دست در است و پوسیدگی ضائع نشود بنا بر این چاپ فرمودند و نظیر  
خوب و مفید قایم کردہ پس باید کہ انیکہ پیش نشان کتاب مفید و غیر مطبوع و آشتہ باشد

بیت و کیمین و مکاتیب فضل و خلق میں زمان

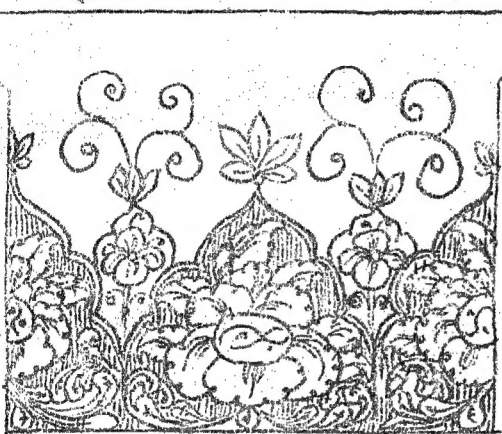


بیت و کیمین و مکاتیب فضل و خلق میں زمان



بندگان و ملائکه  
 بخدمت و در محضر حضرت  
 ارباب فریدون و شمس تبار  
 طاعت پیمان و طاعت چین  
 نوال پوست جمال حضرت  
 احرام الشرفه و امانت  
 ملکه و دوله و جلاله

بیست و یکم الکرام و دامن القلم  
 بجا هر یغی طویل الخ  
 و مثل الامم و از المع  
 فی البیت و جبل العباد  
 فی السین و محلی البیوت



<p>بسم الله الرحمن الرحيم</p>	
<p>حمد الله و نعت احمد</p>	<p>دو قلاب جان واحد آمد</p>
<p>احمد علی تطییر با هم</p>	<p>یک شاه دو گریز پر هم</p>
<p>اما بعد این یک رساله ایست موسوم به قانون در بار آصفی</p>	

و هادی لافانم السین  
 بکله لطفایلوغ المی  
 بکفیه خطا سوسول الکلام  
 سبک المستغنی و خطه  
 رجب و محی لعیل از المستقام  
 خضای الدیون ثقال الضفوف  
 بجلش حدل بید و خلیل خدای  
 حکیمیکشانی مرضی  
 حکیمیکشانی مرضی  
 حکیمیکشانی مرضی  
 حکیمیکشانی مرضی

حکیم بنده عقل کل معنی  
 که از اینست چنانکه در او تشنه  
 بیابان بهر دین و دنیا بداد  
 خدیو بیکیست پیش از سوال  
 بهر سبب که بکار و مبارک نهاد

می فرسار ام نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک جناب  
 ت جاه طاب شراع در شمس هجری مذکر آداب و قواعد و  
 آن شهر یار عالی تبار آنچه بار العین دیده برشته تحریر نظم  
 عت با اعتبار فاعتر و یا اولی الا بصار برائے آیندگان  
 کار گذاشته در سال ثانی رقم زده کلک معنی عبد الغفور مغفور است  
 در شمس هزار و یکصد و پنجاه هجری بکلمه فضایل و محامد و مناسبات  
 این آصف جاه طاب الله فخره برشته اجتماع کلمه سینه  
 تحت این هر دو رساله ندرت طراز ججت استعلا جلالت عظمت  
 شاه و کن و انقیاد آداب نو و کهن این بنده فانی سید اسد الله  
 بن سیر نواب و خلیفه یاب سرکار ابد پایدار آصفجاهی ابن  
 سید حسین آصفجاهی طبیبی مناسب دانسته بدعا

سبب که تبار و مبارک نهاد  
 از و نیست مستند آصفی  
 از و خاندان نظامیه شاد  
 و بیان قلم بکلمه مشکتاب  
 که اینجا خطابش جایز و یاد

نواب ابن نواب ابن نواب  
 بجاه آصف و هم ز آصف شاد  
 بملک دو کون شد نظامش بکار  
 کدام اینم ارباب نظامش بکار  
 چون منظور حق گشت جویب شد  
 بدولت بملت بملت بملت  
 بملک این منازل و کار  
 غافل قلمش دعا کن بکار  
 غافل قلمش دعا کن بکار  
 غافل قلمش دعا کن بکار  
 غافل قلمش دعا کن بکار

خدا نام او در پیشگاه  
 از ان پیشگاه کلام  
 خدا نام او در پیشگاه  
 از ان پیشگاه کلام  
 خدا نام او در پیشگاه  
 از ان پیشگاه کلام  
 خدا نام او در پیشگاه  
 از ان پیشگاه کلام

ایمان از کماله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ربما عی

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بندگان عالی تعالی

قطعه

اگر اسم اوست رایت بیضا برین بینه  
ما خود از و نام برگزیده نام او

فرمانروائی کشور و کجا مستند  
نامیکه از و فقط بود احترام او

سخن حضور پر نور میر محبوب علی شاه با و شاه دکن سماع  
الله بنیان علی الساس الخلود ولع سنان سرائیم السعد  
السعود و هم به نیایش و ستایش وزیر اسطوتد بیر سکنه در  
فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدوله آسمانجامه بها در  
دام له الجحد والتفاخر که بزور یار و چنین دستور معظم تمام  
ساحت مملکت نبایش ریا صحنه از مار با طین بساط گلده وز  
دیریش ابر آوری و زیدین نسیم بهار معدلت و کرامت هر ده

صاحب غنی که ملک دین با عا  
در نیم سپهرین نفیض نایست  
در سیم و سکن جو د نایند  
همراه رکاب انجباب سبایت

م

ربما عی  
خدا شریف علم و کرم  
سباده خاتم و خدایان  
امروز خجسته خجسته  
اجرام فلک کدام  
نفسه مال غنای خجسته  
از این سطح انوار فضل  
قدوه مکارم کرامت  
عالمی بجا کرسی  
و عالمی بجا کرسی



طبعش علم و فضل و کمال و نبی  
 و اقبال و نبیایان و پاد  
 و اقبال و نبیایان و پاد  
 و اقبال و نبیایان و پاد

که در قریه و قصبه بحالت بهر وزی و سیاحت کتاب را  
 معنون و فیرین ساخت و الله هو الموفق و المعین  
 عبارت  
 اصل رساله تصنیف نما را نمک انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

قانون بارگه آصف زمان  
 و برپه و ده حجاز حقیقت کن بیان  
 بنام ایزد امانه عز و شایسته رضو البطر سرکار نواب خیر آباد  
 آصف نجاه طاب تراه احقر العباد و فساد ام و شیکاه صدارت  
 صوبجات و کن و در شهر شش که یکبار و یکصد و هفتاد و پنج هجری

اعنا لا اله الا انت سبحانک انی انت القاب  
 و انانی قدر دان و قدودان و خلق و خیر  
 منت قطره و دریا عطا با خلق و خیر  
 بیک آفتاب ان لصفی نضیست  
 و احسان نبی و سازگار انسان  
 و آن عالم و عالمیان را اسما  
 و آن عالم و عالمیان را اسما  
 و آن عالم و عالمیان را اسما

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم



طمان در کسین عدو و دوزخانی  
 سنان سر در بستان بیم دوزخی  
 به زخم زلفش زین زخم  
 در زخم چهارش زین زخم  
 غداوند ششم درانی پنجم  
 آفاق کرم درانی پنجم  
 ظلال فضاله علی الامام  
 لکون

انی نگار و دیار صحبت سها برکات آن قدسی صفات اشک حیرت  
 رنجیده یا دگاری جیت جویندگان احوال و آگاهی بر آس آینه گاه  
 استقبال میگذازد به مننه و کرمه و سبب تحریر اینچند اوراق  
 در اصل اینست که این کس را درین سنوات چند اتفاق خایه نشینی  
 رود و او یاد آن مجلس اکثر اوقات دلامی بر وجهت مشغله  
 تسویر این اوراق نمودم من احب شیفا فاکر و لکر  
 بنحیال اینکه بعد مکه از اولاد ما را توضیق یار شد و وارضا خبر داده  
 ما نئے این خاندان را بر مسند ایاالت خریداری راه و رسم جدا جدا  
 خود جوش زندان اوراق را که به منزل تبرکات است گذریده  
 وسیله روزی ساز و دوار و در حالت رفاه بدعائے خیر نواز در  
 مقاله اول پیکس در دیوانخانه عالی بجز و تخطی شدن فرد

که کسی را که در بخشش  
 که انتظار ملکست از دوزخ  
 که در دستش ابر و دیار  
 که در دستش زبان سوال

بیت نه تنها جهان را گرفت  
 دولت اقبال بر دست گرفت  
 ز غمش قوی شست دنیا وین  
 ز غمش متین سخن پیچید  
 ز غمش آسمان سحافت جبر

منیستش جهان را گرفت  
 منیستش جهان را گرفت  
 منیستش جهان را گرفت  
 منیستش جهان را گرفت

در بیان حال و احوال از بابت  
 در بیان حال و احوال از بابت  
 در بیان حال و احوال از بابت

اسم نویسی یار نمی یافت چون فردش بقید تاریخ و واسطه  
 بدقت مشرف دیوانخانه و پروا نگلی آمدن برده و چو بداران رسیده  
 باز او را قاعده العمد و دیوانخانه هیچ وجه مراحت نیست مقام  
 صاحب دستاری که بندش دستار و خلاف ضابطه یعنی  
 و در حصه بود و رنگ آن سرخ یا خام باشد زینهار در دیوانخانه  
 یار نمی یافت. مقاله اول مشرف دیوانخانه تعلیم پوشاک داده  
 فرد اسم نویسی می نوشت چه اگر دستار به سرشته سیم شست  
 حکم می کرد که موافق ضابطه سدر کار بندش نماید و در این  
 غلطان بر فرزند چو بے بر سینه و گریبان تنگ نباشد  
 ضابطه نواب عوض خان هنگام نیابت نظامت اوزنگ آبا  
 یک نفر خیاط و یک نفر مزین با دو آدم قوی بیکل بر کوچه

در بیان حال و احوال از بابت  
 در بیان حال و احوال از بابت  
 در بیان حال و احوال از بابت

باطنی بزرگوار  
 نظامی دوزخ  
 بیاد بود و فیض او طوبی  
 بیاد بود و فیض او طوبی  
 بیاد بود و فیض او طوبی



چون در دست نرسد بپایان و در غایت  
 و این بنا بر اینست که در هر یک  
 از اینها در هر یک از اینها  
 از اینها در هر یک از اینها

دشمنی از سقر لا ترتیب داده بر سر نه بستند حالا آن رواج  
 بالکل متروک است بلکه معیوب و سپا پیمان در گرما بر سر سپهر  
 یار و مال می گذاشتند. ضابطه جوهری که مخصوص بر وزعید بود  
 آنهم بقدر حال نه آنکه تمام مرغ زین شوند. ضابطه جامه  
 زیاده از هفت پانزده زیاده از پنج پات نمی پوشیدند در رعایت  
 هر کدام مد نظر میداشتند چه دستار از جامه اصل و جامه از پاجامه  
 اشرف باشد. ضابطه اصلاح بدست غیر شرع نمی کردند و  
 باوصف احتیاج عصا در دست گرفته بدربار نیاید. مگر دهبوب -  
 ضابطه هر کس را در خلوت می گذاشتند سلاح از خود  
 می گرفتند و هنگام روانگی او بجا نه حواله می کردند و از صلاح مردمانیکه  
 همیشه باریاب خلوت بود تعرض نبود. ضابطه - در بارگاه عام

در هر یک از اینها  
 از اینها در هر یک از اینها  
 از اینها در هر یک از اینها

اینکه در هر یک از اینها  
 از اینها در هر یک از اینها  
 از اینها در هر یک از اینها

در هر یک از اینها  
 از اینها در هر یک از اینها  
 از اینها در هر یک از اینها

از تلبیت دالتش دولت پیش  
 مافیه سیر روزگار است  
 ناسخه آتش قهرش بود  
 از پند سوار است و شام  
 اعتبار رسیده و از کار است  
 صفاتش ملک و ملت ۴  
 اقتدار یافتن معنی خفت از  
 ذات آن عرش پایه کوی  
 نشست و لفظ جاه اذان  
 منظر کمال قدمت که معنی پرست  
 لک

و در خوانخانه بیری دینی هیچکس بجه سلاح حاضر نمی شد مگر چو بداند  
 حقه آفتاب به راجه قدرت که اندرون در و آره کلان که  
 سر پرده آواز ایزان داشت دخل کند ضابطه هیچ سپاه  
 سیر و شیر یاترو گمان بدست خدمتگار ندید با خود و دار  
 ضابطه با هر کدام یک خدمتگار جهت نگاهبانی با پوشش  
 یا صراحی یا بسته کاغذ و خلوت گاه می گذاشتند ضابطه  
 بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتکاران  
 می دادند و بنیان و پیشکاران و شکی افراد و و بکا بدست  
 خود میداشتند ضابطه آنچل مکرند و تا تازان و آواز  
 می کردند تا اگر از حضور چیز سه مرحمت شود و آنچل گرفته  
 با کنار بند ساخته با داب گاه ز و ندر و اج این طور مکرند

از تلبیت دالتش دولت پیش  
 مافیه سیر روزگار است  
 ناسخه آتش قهرش بود  
 از پند سوار است و شام  
 اعتبار رسیده و از کار است  
 صفاتش ملک و ملت ۴  
 اقتدار یافتن معنی خفت از  
 ذات آن عرش پایه کوی  
 نشست و لفظ جاه اذان  
 منظر کمال قدمت که معنی پرست  
 لک

از تلبیت دالتش دولت پیش  
 مافیه سیر روزگار است  
 ناسخه آتش قهرش بود  
 از پند سوار است و شام  
 اعتبار رسیده و از کار است  
 صفاتش ملک و ملت ۴  
 اقتدار یافتن معنی خفت از  
 ذات آن عرش پایه کوی  
 نشست و لفظ جاه اذان  
 منظر کمال قدمت که معنی پرست  
 لک

زین زمان نو که فیضان  
 از باران بابتیغ نفع  
 میوه کبریا نشین  
 در میان است و عباد  
 در میان است و عباد  
 در میان است و عباد

حالا در چو بداران و نصیران مانده است و پس دوست  
 کهرکی دار از وقت عرش آشیانی بجمع نهنگان بادشاهی  
 بود تا عهد مصاص الدوله مرحوم سنی الجمله رواج داشت حالا  
 باشخاص دربار خال خال مانده - توقیر دستار عربی و مغلی  
 و کهر دار نواب مغضرت ماب بسیار می گردند و نواب شهبه  
 دستار کهرکی دار از دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر  
 پوشاک جو چیت مرغوب مزاج بود روزی در آمدن حضور  
 سنی الجمله دیگر دید پرسیدند چه توقف چه بود گفتند دستار  
 می بستیم چون بکمر تبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند  
 آومی اینقدر در بند ترین و آرایش لباس نباشد از مردم  
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهبه دستار را معاف می بند  
 ناصر جنگ

از عیار  
 جلال از  
 بادشاهی  
 مقصود  
 از نظر  
 اصفه

بجایگاه و اندک نوجسم  
 بکار کرده و اینست و کاش  
 که در کار است که بنیدم  
 که در اینده از خانه پنهان  
 دولت را گرفته ام آمان  
 داده و از بابل بر سر  
 وقف سران روی کار  
 و منی قیامت که یک دم  
 خن و خفاشک می بود  
 را با و شعله قیامت  
 خالان از گردان کلان  
 نظر آوده خیال تند باد





نفیس ببار از بیار نفیس  
 و نفیس ببار از بیار نفیس  
 و نفیس ببار از بیار نفیس  
 و نفیس ببار از بیار نفیس

حتماً بطرح پیکس با همه و نیمه بدون جیب یعنی کیسه ندارد و در  
 موسم گرما و ستره گام و در بار و سواری اکثر دگر که پوشیده و در پیک  
 اهل اسلام نوقه منور و از ار چو شیدار می داشتند چنانچه تصاویر مردم  
 آنوقت گواهی می دهد بندش و تشار که هر کی دار شاهجهانی بطرز دیگر  
 و بندش عالمگیری دیگر است و تشار شاهجهانی پیش هم که هر کی داشت  
 عالمگیر با شاه از پیش موقوف نمود و بطایفه و تشار که هر کیدار رنگ  
 رنگ می بستند و تشار چیت بنفش اگر بطایفه زرد یا سرخ یا کلا  
 یا سفیدی داشت مضایقه نمی کردند با لای و تشار سفید سرخ  
 از چیت اکثر لازم بود در مردم هند و پوشش مزه و گوش و شال با  
 و تشار چیت و نیمه آستین چیت بر جاسفید قصر العباد اختیار کرد  
 نواب مغفرت ماب بسیار مخطوط شدند و مکر بند خاصه شال خود

در جمع حساب جویدر نو بجه  
 فید و اجناس احسان  
 از عرصه سینه اش  
 به پیش خاطر راجع فاضل

و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت

اوقات و قیام  
 اوقات و قیام  
 اوقات و قیام  
 اوقات و قیام

در غل بنیان فردا و در کرم است  
 افروخته بشود و در کرم است  
 با قوتی که بر او است و در کرم است  
 جامع کمالا که در کرم است  
 افاضل دوران فضل و در کرم است  
 موی و نیمه او است و در کرم است  
 زمان عفت بر پایی اشک و در کرم است  
 سستیم اول وسیع مشرق و در کرم است  
 در پائین است و در کرم است

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک غله مکانی است  
 که بتو میدهم با و اب گاه رفته آداب بکرمست بجای آوردم  
 ضابطه سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند  
 ضابطه بنجر جمعدار صد سوار پاکلی و تقاره شتری ندارد  
 ضابطه گماشته های ساهوکاران به پهل های چتری  
 چو رس سوار شوند و پهل های بگله دار مخصوص متصدی  
 پیشکاران باشد و بریت پیشکاران و دیوانیان عهد  
 سوار شوند و سائبان رات را چهار نه بندند <sup>۱۹</sup> ضابطه  
 بیماران و ضعیفان میان و دوی شوار باشد بر پاکلی بدون  
 حکم سوار نکند - ضابطه رقص زنان رقصه در خانه  
 امر او ساهوکاران و متصدیان بدون تقریب عید

۱۲  
 علم عالی و عالی و غوری  
 کف آدرین جوایم مضایق است

عالمی دستگاه طبعش مالک  
 فنون کمال را بنجد و کمال  
 تخیل بر سر و سر و سر  
 بنده از احوال و از کمال  
 دانش را بر آسپا شکسته بیان از کمال  
 نظر برین گنج فضاحت رسیده  
 و خط و افشا از دست خسته  
 و درین پیش علی پخت  
 و درین پیش علی پخت

از قال خالده التمیم خطه  
 وان خطه قاله التمیم خطه

در نظم و انضام و در نظم و انضام  
 در نظم و انضام و در نظم و انضام  
 در نظم و انضام و در نظم و انضام  
 در نظم و انضام و در نظم و انضام

و شادی نشاء باشد و از داروغه بدعت پروا نگنی خواهند  
 و خیر این غنی و ارونه هر کاره قلم بند نموده و در حضور گذرانند  
 ضابطه هر کاره را بواسطه نایک یا گوش خود بدولت بریده  
 اخبار عرض کند چنانچه وقت چپا و بی کوپکنده بود ترک نامی  
 هر کاره از چیل کرده شب گیر زده وقت نصف شب بر روی  
 زمانه رسید قضا را در آنوقت ناظر دیو تری در خواست بود  
 هر کاره مذکور از اصوات خود و تشک زد و نواب و آنوقت  
 بر سفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز و تشک شنیده  
 هماندم دست از طعام کشیده و از دسترخوان پاک کرده  
 مامانیا اصیل بهند و شیر بر آله اکثر حاضر میماند فرمود و شمع را  
 بر وارتا بیرون روم آواز و تشک از دست غیر معلوم میشد

و از انشا خبری نمی داشت  
 و از انشا خبری نمی داشت  
 و از انشا خبری نمی داشت  
 و از انشا خبری نمی داشت

اگر بخود است بزم نشاء  
 اگر بخود است بزم نشاء  
 اگر بخود است بزم نشاء  
 اگر بخود است بزم نشاء

فوقه  
فی الوسی ایس منہ احل  
بالنفاحات واللباب  
تو بہد الکمال عندها  
لمعد الشمس فی الوباب  
خستہ وافر کہ ہر کس بنیاد  
بمانی نور باین روشنی افرازی دیدار  
غیب شد دھوم از روزگار  
ضمیم

شاید امر ضروری است بخیرخواهی در اینجا رسیده مردم چون که  
در خواب دیده خود آگاه سازد و الغرض برآمدند و دیدند که  
هر کاره ایستاده است همان جانشسته پرسیدند که از کجا  
آئی عرض کرد از لشکر بایونایک مرسته فرمودند و کجا است  
هر کاره نام جاسه گرفت فرمودند آن مکان از اینجا  
کرده فاصله دارد و تو سکه گذاشتی گفت امر و شش پل  
که از اینجا بر آدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و راه ده  
فاصله دارد فرمودند مکان نیست که تو مسافت پنجاه کرده  
درین عرض می کنی گفت علی الصبح از اینجا برآمده  
یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند  
آن مکان برای سوختن شاه راه دارد و تمام خارزار است

۱۶  
 غم از بین نشاندانی کرد  
 عمار از نظر نوب و دانی کرد  
 سر با بد و نوب بداری کرد  
 آن نفس همه آب زنده گاهی کرد  
 صاب و صاب و صاب و صاب کرد  
 غم از بین نشاندانی کرد

وہوئے ابواب خفا و فیض و نور  
وہوئے ابواب خفا و فیض و نور



دو لکھ ننگہ بیٹ  
 صیفی ام پسر سال سمند  
 کئی پیر چنان رفته که دور  
 نهفته احوالی کرد و در ۱۶ ص

همدانی که کی دولت اورد  
 سیمان قدر زهوری نیاز  
 کار کشندی که هر چه در  
 پیکار و بیدار صورت لغت راست  
 و مضمرات خاطر و محظورات

۱۵

خبر رسد مجوز توقف نگر و منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه  
 لغافه ناگر دیده چهار جیب خاص بر آورده ثبت کرده بدار  
 هر کاره می سپردند و او بهر کاره رو بر و داده بهاندم روان  
 می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کردند  
 منشی و داروغه بار خست کرده به محل تشریف بروند و تعقیب  
 کردند که داروغه بهر کاره اینجا گذرنا نکند کور میتوان تر لجر من  
 رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک  
 فرما هم آمد و ابنوئے در سواد کو بیکند جمع گردید و باطن  
 فرما سئ آن سپاهی گردانیده کثیر در یافته اراده ناسد  
 دور کرده زود از آنجا در گذشت نواب بعد عرض روانگی  
 اواز ان سواد فرمود نزدیک غریب هر کاره مارا از عقلت

ضامیر و نظر دیده داشت  
 جگر نداشت که خست و شکی  
 ظاهره و بطنه کشتی  
 لا اوتست و پرده کشای

منشیات امور مملکت  
 خنیش روشن از انوار تحقیق  
 نیایش گلشن از انوار تحقیق  
 که نبود در این چرخ پیا  
 لب و لب و لب و لب و لب  
 عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
 طهارت و عیب و عیب و عیب و عیب

سید خدایا سید کا مکتب  
 شمس الدین و انبیا  
 در شمسیت بقید تعلیم  
 بی پایان متطا عدس  
 می روند و ساکنان خاور  
 و باقر اول و احمد غفر الله

آگاه ساخت و رنه معامله خوب نبود ما را با مالک مذکور نے الجملہ  
 سور المہاجی است انیم و دم قابو طلب میباشند سردار را  
 عقلت نشاید این نقل زبانی با ما ماتیانت لال میگوید  
 بند و مشرب مورد و الطاف بود شنیدہ بقید قلم آوردم  
 و نیز از ترک ہر کارہ تحقیق کردم و چون بعد مدت از سالار  
 در گاہ قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم  
 او کہ وارد غمہ ہر کارہ آن زمان بود تصدیق این سخن  
 گواہی داد و جہ این ہمہ تحقیقات برائے این بود کہ در  
 چہادنی کو بیکندہ احقر الناس رخصت خانہ گرفتہ با و نگاہ  
 رفتہ بودم آدم بمطلب صاف نویان مسودات  
 منشی از خط نستعلیق نسخہ شکستہ متعدد بودند مسودات

محلہ بکشتن خاکہ  
 باز و راحلہ  
 فغان تو اند شد ز غیبہ یافتہ زور  
 نجاب بکسر می شنود

۱۹

کار دینا و دین عالمیان  
 می شود منتظم بدولت او  
 صیست فیض کند و لہاشد  
 خلق را می کشد حضرت او  
 خردمند می کہ اگر  
 اعلاطون را بشیر بحسب  
 نظرم و بر و غواض و افلاک را کہ

دقایق تقاویم  
 با صد فرد و دین  
 بعد مندی در ایندہ دین  
 یک است اسطو علی افق  
 شگفت و بیادوی النظر



بیدار فیض را از اسبهایان این  
 مثل آفتاب روشن می بیند  
 در دلبستان غل کلمش  
 غل کل بر دلش را این

امور خفیه حضور بادشاه و معاملات جنگ بر سر پوختن مسودات  
 احکام تعلق بر ائمه را هم نگه می نشی بود قلندران بر دار خاصه  
 مهر طایف و قلندران زیر مهر خورده و حضور مدام می داشت  
 و گاه شعر می گفتند که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جانجا  
 نزد سفر ائمه پایه تخت و مخصوصاً می فرستادند مخصوص  
 اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهیدار سال  
 می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحضور ابلاغ می کردند  
 این معامله دفعه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه  
 روزی نواب شهیدان بیت گفتند و به پدر بزرگوار  
 فرستادند - بیت  
 مر بجان خاطر جانان نه بجای ناکلی دارم بد تو گرا من مغروری من از عشق تو مغرورم

و یکی است غفده کفای  
 معضلات عالمیان عطار  
 عصر مغلقات نکات و مشکلا  
 کائنات را که با قسام تجارب  
 و تادیبات و سنون تداوم  
 و حیل حل نیست تواند کرد  
 در ائمه نوشتن

راستش بفرستد بفرستد  
 ز قوت بازوی خود باز  
 ز قوت بازوی خود باز  
 ز قوت بازوی خود باز

نواب بیت مذکور ملاحظه کرده و به آرنده آن سرودند  
 بگو که قباحست این بیت رو بروند و نخواهم کرد و اتفاقاً نواب  
 تشبیه آوردند و حاضر بود نواب جانب نواب شهید  
 متوجه شده سرمودند و بیت مرسله قباحست انیسبت  
 که مغروری نسبت به عاشق خوب نیست نواب شهید که  
 نشسته بودند برخاستند و آداب بجا آورده گفتند  
 بجز حضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت  
 بحضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب بزم گشته  
 خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن  
 اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند و نواب چند  
 رو و بدل داشتند بنابر آن کنایه بان امر کردند و به ران

اگر چه در اظهار آن در  
 نواب تشبیه آن در  
 بامیون طرف تشبیه آن در  
 نواب تشبیه آن در

نواب تشبیه آن در  
 نواب تشبیه آن در  
 نواب تشبیه آن در

نواب تشبیه آن در  
 نواب تشبیه آن در  
 نواب تشبیه آن در

نواب تشبیه آن در  
 نواب تشبیه آن در  
 نواب تشبیه آن در

۲۲



و از قول من که دیدند  
 زینف از پنهان بگریزند  
 و از قول من که دیدند  
 زینف از پنهان بگریزند  
 و از قول من که دیدند  
 زینف از پنهان بگریزند

این گام و خط منیب و پیشکار با اتفاق بوده که اغذی گذرانیدند و شتر را  
 تمام در کچه ری حاضر ماندند که اگر پیشکاری را در امری تامل شود  
 از سر رشته دارد و یافته عرض نماید روزی در شرک  
 بر مقامات برم پوری نو و شتر در عرصه دو بهر سقط شدند  
 که دار و غنم شتران مضطرب الحال دول خود اندیشه ناک بجنور رسید  
 و عرض کرد که امر و زطره هوائی بدو زید شتران بسیار مردند  
 اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بیدار غ شده  
 فرموده مشرف را بسیارند مشرف از کچه ری در عرصه یک لحظه  
 حاضر شده و بر و ایستاد نواب از دست بطرف او  
 اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارا نشناخته می پرسد  
 که تو کیستی بجواس عرض کرد که غلام مشرف خانده شتر است

بکین خواهی مادرش را کف  
 چند صد چنان که ان  
 زید غنم داده به سر مارا

کامل حوصله که بغیر  
 جزئیات امور ملکی و مالی  
 و فروع تجارت دینی و دنیوی  
 که نفوذ احاطه آن دراز  
 نیست بیده بدو مان متعده

منقسم است بنفس نفیس  
 طریقه العینی و امیری  
 بیجا که لایع الحلا عش  
 بیجا که لایع الحلا عش  
 بیجا که لایع الحلا عش



چند

بنام خداوند  
مهربان  
که بزرگوار است  
در کار او

برافراشته  
را بگفته  
ساخته  
نشان  
مستحق  
و سببی

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور بچند و غیره  
حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فرو که از دفتر  
صدارت می آید قطعه میر علی است روزی خانم کو  
معرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد  
مستحق است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان  
است و جد بزرگ و ار ما است که از سمرقند آمدند بایخند  
عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بجال  
ایشان بود و صدارت را بقدیم پروتار داشت مافی خواهم که  
مهر نام ما بالاسنه نام شما باشد و پان هم بدینماست پروتار  
شما بهر دو دیوانه رفته باشد و بر طبق آن سند بعلی آید  
و مهر ما بر هر دو پروانه بالا مهر دیوان باوشاهی مفاتیق نیست

وقف ذکر غیر این  
دو بار این و لا و محبت  
لک  
تخمیر چنان با هم کرده  
تالیفات او جو انوار نجوم  
و سبک احاطه کرده

بنام خداوند  
مهربان  
که بزرگوار است  
در کار او



چرخ آفتاب و اخلاص  
 دولت بیست و یک  
 انصاف است و عدل  
 حکمت و علم  
 حسن و احسان  
 از یک باز و از یک باز  
 دولتش و کفایتش  
 و بختش و سعادتش

وزیر بود ایم و احکام شاد و باب دریافت اراضی خارج جمع  
 بر جمع زمین داران باشد و چنانچه زمین از آنها گرفته باشد  
 و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فروخته نوشته  
 طلب داشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر  
 دو دیوانی نیز کیفیت بدقت و صدارت داده باشند چنانچه  
 تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چند بعد  
 ایشان همین ضابطه ماند بعد بر هم خوردن قتل روز سه  
 میر ضیاء الدین خان صدر فردیومیه بسم الله شاه  
 نظر بقرب وقت برخواست دربار و تاکید حضور و نبودن  
 احقر و دربار بخاطر خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده  
 فرمودند که ام کس نوشته است عرض کردند علام

با حق بر سعادت فطرتش  
 بیست و یک  
 احسان نبوده که در آوا گاه  
 گرفت از طاعت است افکار گاه  
 وقت نیاهی که بر

۴۴

عالم خلق عالم خاصه و عامه  
 اهل کمال چنانچه هر سال است  
 که بختش با حق و حقش با حق  
 و عیایا است ایشانست سطوح  
 نیز قهر بایشانست سطوح  
 از سطوح و ابعاد و گاه  
 از شوقش و از شوقش

برایش شگفته که در  
 علم ادا از حلقه روزگار است  
 برایش شگفته که در  
 علم ادا از حلقه روزگار است  
 برایش شگفته که در  
 علم ادا از حلقه روزگار است

این کارخانه در ملک الی  
 الی حیده اگر چنان جهان  
 در اخلاف احوال منوط  
 مریوطین و شفقت جهان  
 به درون کارخانه ابرو  
 راکم بسیمه عالی غنی

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بودیم  
 طعام خوردن از غلام اجازت خواسته بجانم رفت  
 فرمودند از خانه او نویسانده می طلبیدند هرگاه شما  
 فردی نبویسند و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته  
 فراموشش کنند و از پیشگاه ما اجرائی آن استفسار میام  
 و او از نادانستگی جواب ندهد سرشته دفتر کجا میماند  
 همین قدر گفته فرد مذکور ببرد و به ما ششم سپردند که بجای پیشکار  
 رفته این را نویسانده بیا و ما منتظریم و خود قلم بر داشته  
 در انتظار شدند و دست از کواغذ دیگر کشیدند مرد  
 ما ششم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بند  
 و رگم کرده حاضر آمد و تار سیدن و حضور فرد مذکور

این درجه بنامند  
 اسطوره ای میسر  
 غنی شود و تا غلایق بیار  
 آفاق منون الطاف و  
 اشتاق بنامند قرار

به چار باش  
 و سلمی دست نبید  
 کوه  
 به عالمین مهر چشام  
 که نور تجریر کائنات عالم

ریاست حق او باشد که فکرت  
 بود و صفت لطف بی کمال  
 بهر چه قصوی رسید و  
 در عظمت امور با شکاف  
 راسته غیر قیاس

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 و الصلوة والسلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 و بعد

که یک سطر زیاده نبود نوشته بدست میرضیاء الدین خجین خان  
 و اومد و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کردید  
 لازم آمد که کار پیشکار کند آئینده احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده  
 باشد موافق مصدع مشهور مع کار خود گن کار بیگانه مکن  
**ضابطه** بعد از آن بر حالت کردند حاضران در باب  
 که باین کس رابطه بودت داشتند نزد ما آهسته مبارک  
 گفتند که عسی بشما شده با هم خنداکر و یکم و گفتیم که تربیت  
 یافتند جناب خان صاحب این میرضیاء الدین حسین خان  
 ام از ما نمیکردی نخواهد شد شما را این شیوه مبارک باشد  
 عرض اهل دربار با هم محبت ما بود مراقب می کردیم لطیفان  
 تمام از چشمتی و بدگوی بود زیرا که آقا انصاف داشت

و او را در دست استعدا و بلند خط  
 و او را در دست استعدا و بلند خط  
 و او را در دست استعدا و بلند خط

۲۹

سفری برداشت  
 خود دیوانه حسن و کمالش

سپهائی محویش ماه رایش  
 زردی حیرت آینه شود آب  
 اگر این صفائی دین فواید  
 همان قدر آری که

و بعد از آن قدرش بود  
 ای کسان روزگار را  
 در خانه و اخلاقی از راه لای  
 در سینه و موافقت  
 در سینه و موافقت

و در آن اگر در علی غفله زده  
 و در آنجا بقدرت خدای قادر  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش

مردم صاف سینه آشنای پست بودند آنکس  
 عالم دین ملوک و کهنه ضابطه کس که از حضور  
 تغییری کردند پیش از در بار چو بدار حکم بادی رسانید  
 که شما امروز در بار حاضر نشوید و ازین حکم تغیر  
 دریافت می گردید و منصوب را خلعت رد و بر روی معزول  
 نمی دادند تا انفعال تغیر کردند در عهد و پیمان  
 را هم دامن تغیر بپیکاری صدارت ازین عاجز  
 و بنام کنش بند نامی قرار یافت و در بار آصف الدوله  
 مرحوم نیمه استین خلعت بپیکاری و در دست پند نیکو  
 پستانیدند و چو بدار با یک زد که فلانی به پیکاری صدارت  
 سر از گشت شکسته حاضر در بار بودم این حرف شنیده

فلک شود به کس  
 بایک سران  
 غیب لوانی

شام خیر از فیض  
 کشتن و طاعت  
 صبح کشته او طاق  
 از خورشید و درخشش  
 از خورشید و درخشش

و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش

اینجاست که در این زمان  
 در میان حاکمان و  
 در میان حاکمان و  
 در میان حاکمان و

بشاهینوازخان که آن وقت در دربار نشسته بودند گفتیم  
 که ضابطه دربار آصفی اینست که مغزول را حکم می شود که  
 در دربار نیاید منکه حاضر باشم و تربیت یافته جناب مغفورم  
 پاس قاعده سکر کار کرده بخانه میروم شاهینوازخان این  
 حرف شنیده گفت با شما میروم و اس گفته خلعت  
 موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواهد شد از یک  
 دست گنیش بیدت نیمه استین بدر کشیدند و آن  
 در بار پهن بهیچ کی تمام گشت روز دوم بدر بار حاضر تیار  
 شاهینوازخان چو بدر فرستاده مارا طلبیده آشته و رام  
 و اس را گفته خلعت استقلال باین ناکاره بخشیدند  
 و در و کالت خود مورد التفات داشته پیشکاری بخشی

از نامی منظم زیاده از گوید  
 از نامی منظم زیاده از گوید  
 از نامی منظم زیاده از گوید  
 از نامی منظم زیاده از گوید

۳۱  
 در این زمان دولت  
 در این زمان دولت  
 در این زمان دولت  
 در این زمان دولت

الحاکم اکرم هم ضمیمه یک کاری صدارت فرموده تفصیلاً  
نواب مغفرت مآب اگر میندول حال اینکس بود و بسا اوقات  
بصدور شقه های مستخط خاص سر فرازی گشتم و نواب  
شهمید نیز همان مراعات میکردند و بعد روانگی مسجد  
دایم صدر حضور قبله داری بکانه نیابت صدارت کل متقل  
باین کس تفویض شد و بعد از آن بمرور و پیوسته صدر را  
خدمت کردم و تجویز صدر بر اسامی ادا حق بود و در قیام  
تمام احترام العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن کس بهر جا  
صاحبزاده یعنی محمّد بن خان صلابت جنگ و نیز نظام علی خان  
اسد جنگ و میر شریف خان بکالت جنگ و میر غل علی خان  
ناصر جنگ از دست صدارت منجم بر اسامی ادا حق بود

خداوند صاحب غنای بی حد و انتهای بی شمار  
 باریک بین و بزرگویش و بزرگویش  
 که در این دنیا و آخرت و در هر دو عالم  
 جان دانی صفات و صفات و صفات

و سبق هر روزه اینها بقید تقب و تعلیم بعد هفته و دو هفته حسب الامر  
 نوشته بخند و میگردد اینم میفرمودند شخصه که ترکی وان خوب باشد  
 پیش آید تا از و مکالمه کنیم نواب مغفرت آید زبان  
 ترکی بفصاحت تمام می گفتند و کلام با امر او بار و زبار بود  
 ضما لطفه مثل عا گوینان خیرات طلب هر روز اول و در بار بنظر مبارک  
 می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام برائے کتختنسی صیه  
 و حج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر و در بار بود  
 که سی چهل هزار روپیه بار باب استحقاق سوائے  
 دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد نقل - روزی  
 عنایت الله محتسب پرگنه را بجنی سرکار جالنه صوبه و رنگ با  
 را در وجه که طالب علمان بملازمت رسانیدم چون نام طالب علم

نیازمند نیست و آرا  
 ریاض نفخه و شادمان  
 آرا می طرح و معارفان  
 حاجت بد آفتاب را  
 ستار بیکری و زنده چو بختی

و سلیمان را بنیایش  
 گسری موریم ارجوزی  
 صفحه طرازی شادمان  
 اغراست که قد و نشان  
 هم مع را عدد و مقداری

نفس و اندیشه و در  
 ایضا که بزرگ مرزب  
 و صله و جمیع جهان بیا و ضل  
 که این پنا بنگه و اعتلا



دریا قند با غنایت اللہ مخاطب شدند که طالب علمی تا  
 کجا کرد و اندا و گفت بطول میخو انم فرمودند تا که در بطول  
 است که ام نام است او گفت تا منقوط نواب عالی جناب تعجب  
 کرده گفتند تا منقوط است او که تقسیم شده عرض کرد که پرسید  
 تا منقوط است نواب دریا فخرت مسرور شدند و فرمودند  
 آری تا منقوط است شما لطیفه گفتند و برود و پنجاه روپی  
 و تخط کردند نیز حکایت است که طایفه پیر نجیب نواب  
 آید رسیدند چه میخوانی عرض کرد کافیه فرمودند کافیه که برگزیده  
 که ام کاف است او که کو که سلطنت بخیر رسیده بود منقطع بانه  
 عرض کرد کاف که امید به هم گشته بر فروش پانزده روپی  
 و سایر تخط کردند و چند فرمودند که این هر و طایفه دوست است

و تالیف با کمال و در این  
 و تالیف با کمال و در این  
 و تالیف با کمال و در این

توصیف کمال ذات او میتوان کرد  
 و تالیف با کمال و در این  
 و تالیف با کمال و در این

و تالیف با کمال و در این  
 و تالیف با کمال و در این  
 و تالیف با کمال و در این

و تالیف با کمال و در این  
 و تالیف با کمال و در این  
 و تالیف با کمال و در این

باز تافته جاده خشت  
 در خشت کبریا کافه سبزه  
 در خشت کبریا کافه سبزه  
 در خشت کبریا کافه سبزه

اگر طالع علم نمی بود کاف که امید نیست همیشه ما اثر کرد و لفظ  
 غلط از زبانش تراوید آمد هم به خطاب جسیج  
 رساله داران نوبت نبوت عرض خود میکردند چندی هم  
 بابت زر معامله میسری مشرف خزانه و رقلدان خاصه  
 نگاه می داشتند و مالیت ساهوکاران بذات خود میکرد  
 و سپر شده سوال جواب اینها چو دهری داشته هر جا بود  
 و بقدر و و کان و اعتبار ساهوکار اجراء کار از هر  
 که ام می شد روزی گوناگونی بخشی مشرف خزانه بعضی رسای  
 که مهم شکر از اورنگ آباد جانب سیر رنگین است  
 و خزانه نقدی در رکاب اکثر بصرافان و ساهوکاران  
 حکم شود که عرض سیرکار و سیرکار برسانند تا از اینجا گذار

چهارم است و سیدان آگاه  
 چنانچه شاه واه و ساهوکار  
 حسابات بزرگانی  
 حسابات بزرگانی  
 حسابات بزرگانی

۳۵  
 نظم انشای کوس حشمت  
 بلید آوازه در این دین  
 فرستد فرساده لشکر جهاد  
 امین و رسالت منصور  
 در عین ملک و دولت و دین

کمال و کمال و کمال  
 کمال و کمال و کمال  
 کمال و کمال و کمال  
 کمال و کمال و کمال  
 کمال و کمال و کمال

بای اندام و نفس من که در این جهان  
دست اقبال او افتاد

نمایم که گشته خورشید غایت شکاف  
در لاله عالم سار

و حمایت جناب فلک و ماه  
خورشید خیمه عساکرم

که ای به هم رسانده بار کنم و از پودن انبوه گادان خزانه لشکر  
و لجسمی تمام بهم میرساند و هم دور را نمی هراسند  
فرمودند شما کفایت خود و ما کفایت خویش می خواهیم  
غرض شما اینست که هرگاه خزانه وافر در دست شما آید  
شما با شنایان خود از قرض و وام منت گذارند و نفی  
بر گیرند و هنگام تنخواه از آنها وضع ننمایند و ما میخواهیم  
تحقیق که ای به گادان باشد و نیز بر آن روپیهایی اندوز  
و زندگی کنند و وقت بی وقت سپاهی که با احتیاج و مانده  
باشد و در مایه ذاتا و بذات او و فائز کار و دای او  
منوّه پیر و راز و گیرند و اینها زبهر و م نو که پیش نماییند  
بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود و آبا و ای سایر کار

راحم وناظم بندہ عنودی  
عبد العزیز

34

سرمد سیدی خان  
مستطاب صفحہ (۲۰)  
کتابت حالالت  
و کتابت

۱- در بیان این که در این کتاب  
 ۲- در بیان این که در این کتاب  
 ۳- در بیان این که در این کتاب  
 ۴- در بیان این که در این کتاب  
 ۵- در بیان این که در این کتاب  
 ۶- در بیان این که در این کتاب  
 ۷- در بیان این که در این کتاب  
 ۸- در بیان این که در این کتاب  
 ۹- در بیان این که در این کتاب  
 ۱۰- در بیان این که در این کتاب



د امرای و الا بنار و نسیم  
 بهارستان بنی مجتبی  
 اقسام فنون و ادکار مشاییر  
 از تالیف ادبست  
 کتاب سمارت الام  
 در مواد علم  
 و علایق نصف بود  
 مصمم کرد و ایضا  
 حاشیه صفحه (۳)

و قتی که ما به برما پور وارد شدیم بخیرجی روداد و هم  
 دلاور خان پیش پا افتاد و بانور خان گفتیم کسی هست که مال  
 لک روپیه سرانجام کرده بدیاد و ظاهر کرده بر صرافه برما پور  
 پی انداخته و در یک شب پنجاه لک سرانجام می کنیم  
 گفتم زنیها را این نیت نداردند ما را ریاست این دیار و در  
 خیال است ضعیفان را آذرون چه مناسب یک لک چه  
 از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدید باین شرط که اگر  
 قح ماست ما زرا و مع سود قرار داد و دام دام با مراعات  
 دیگر بدیم و الا نه ما را معاف کند و در حشر صواخذة ننماید  
 بهر چرخل ساهو کار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر خیرت  
 است غلام همین وقت حاضر میسازد و خود از دست نمیکند

حاشیه صفحه (۳)

۲۸  
 آصف الدوله در این کتاب  
 نظام الملک آصفیاه نام اصلی  
 خدیو در عین حیات  
 آصف باه سلطان خانی در اسم  
 ملائکه نگارنده و نگارنده بوده  
 در این کتاب سید ابدا و اشتها  
 در وقت و پس از وقت بدین  
 نام نگارنده و نگارنده  
 در وقت و پس از وقت بدین  
 نام نگارنده و نگارنده

در وقت و پس از وقت بدین  
 نام نگارنده و نگارنده  
 در وقت و پس از وقت بدین  
 نام نگارنده و نگارنده

دست افغانه شکر از انجا  
که او پست دیگر بود از  
سلطان سال بود که بستان  
نشست و از حضور احمد شاه  
بادش او با خان و منصب  
خطاب آصف الدوله و منصب  
پیران استاز یافت و ثانیاً لفظ  
امیرالملک افزوده شد

نوشته مهر کرده و حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق  
بر حضرت است احتیاج تسک ندارد و گفتم زر تصدق بسیار  
منی و هم قرض میجویم تسک بهارند اگر طفر باز گشتم او میگویم  
والا نه برائے خدمت نماینده پیران همان زمان زر  
حاضر کرد و در شب نیم ماهه تقسیم کرده صباح آن یا حریف مقابل  
شدم و بات هزار کس مملوک به دوازده هزار لشکر فیر و  
یافتم و غنائیم فراوان بکس حسن نیت بدست آمد  
زیر پیران دهنده تسک گرفتیم و مدت الی این من خدمت و در  
نقش داشتیم روزی نامبر و به یا معوض معروض شد  
دیدم که جامه ضایع از بافته پیر و پنج و بر و در و بردامن او  
دست کرده و شش آن در یافته پسیدم که بچند خیده اند

۳۹

عالم شعله صفر (م)  
فصل اوله و فنی خان بهادر  
فستوره جنگ خوانه کمال نام  
بنه پیران و پیر بهار الدین و پیر  
است پدرش پیر عرق نام است  
سایه سیدنا و سال

که از صفحه اولت بنویس  
مویه بخاور نمود او بیانیست  
در کتب خاور و انداز ظاهر  
در علی می آید و درم از اقل  
بزارستان و لغویات پیران  
سعی بلخی نمود و قضاوت

که هرگاه سوداگری بکس جا  
 منظرش باشد تا خداوند بفرستد  
 دیگر داند و در فلاح هر کدام  
 که خود را ندانسته است

عرض کرد بشت روپی نسبت بخردی سرکار کفایت دیدم  
 گفتم براسه ما همین نرخ پنجاه هزار روپی را خریدی هر دو  
 کنایه بطلبند دیدم رنگ بشهره او فی الجمله متغیر است و گفتم  
 که ظاهر او قیمت تخلف کرده و از نقصان خایف است  
 به منشی فرمودم که دو لک روپی بخر و بچهره مل کنانند از نجیب  
 پنجاه هزار روپی را خریدی یا بکنند و لک روپی را بچهره مل خمار  
 مال دیگر طلبیده فروخت بگیرد و بجا کم آنجا تا کیه بنگارند که  
 خریدی ماست بکفایت خریده بفرستند و تنگ را مع ما  
 محصول جا با بدرقه معقول او را بدهند دیدم که رنگش  
 بحال آمد آداب بجا آورد و همچنان مکالمه فرمودند رئیس را  
 لازم است که برافسان تکلیف شاقه بپسند و دو انچه

که هرگاه سوداگری بکس جا  
 منظرش باشد تا خداوند بفرستد  
 دیگر داند و در فلاح هر کدام  
 که خود را ندانسته است

که هرگاه سوداگری بکس جا  
 منظرش باشد تا خداوند بفرستد  
 دیگر داند و در فلاح هر کدام  
 که خود را ندانسته است

حاصل داده کلان مال کرد  
 با بکار از دم اعم حاصل نشد  
 و تا سال تمام اگر مال بکس  
 فروخته نمیشد باقی دیگر از پنجاه  
 فی بد نصف محصول گرفته  
 فی که نشدنی فرو نمودند  
 تمام مالک خود به باد شای

که هرگاه سوداگری بکس جا  
 منظرش باشد تا خداوند بفرستد  
 دیگر داند و در فلاح هر کدام  
 که خود را ندانسته است

ایمان بکلیک و کتب سید  
و باراده نوکر ی بکلیک است  
نواب مستحق کرد و چون آثار  
لیاقت و خوش نظری از ثانی  
حاشی و افصح بود و با و استفسار  
نمود که خیر است از نوشت خانه

و در محل خزانه زر سرخ و جوانمردی در مناسب درشته  
باقی تحویل اهلکار خانه میشد و تحویل و بیات و پرگنه میرید  
و زندگانه در سرکار می آمد و آنجا جمیع می شد و در  
جمیع بلا و خزانه سرکار و کار خانه سرکار عکسده  
می ماند تعلقت از آن هر جا جمع چنانچه ماه به ماه سال  
بسال بدست حضور میرسانید ضمناً بطمه در سواری بابا  
اسپه با طعام و قهوه بخت می شد و در باد و چرخانه چند حصه  
امداد غله خام بر است بعضی سبزو دان مغز معمول بود  
و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضمناً بطمه  
جوانان چوکی را آب و طعام و در وقت از سرکار میرید  
نقل و قیته مرد سپاهی پیشه کسب آب و خور از دار

از لفظ کم بیش چه بوده  
در بیان نیست یک مقصود  
یعنی این امر را  
و او که کم بیش  
از لفظ کم بیش چه بوده

۳۱  
جوانان نکته بی عرض نمود  
که یعنی از فضل کم از چهار  
بیش نواب عالیجناب  
از جواب پسندیده آن  
جوان خوش تفریح  
مسرور شده بخصار محفل  
فرمودند که این نکته غامض  
امر و زبان کثافت این جوان  
شایسته گفتار دیدیم  
آری آن نکته جان و زینت  
آدمی که این سخن است  
آدمی که این سخن است  
نقدی می یافتند و خواند



از سر کار در صوبه میرید  
 به ارگه و از ارگه در سر کار  
 مقر بود و در سر کار  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این  
 محمد باور خالصه شیخه و عال  
 باید بیست و نه

ماه بیای به تنای و تصرف متصدی بانها میرید و کیل جاک  
 میرید ا حقیق کار با طلب منصب دار نمیشد محاسب  
 و کلا پیغام میکردند که اگر چیزی برای خرج مطلوب باشد  
 از ساهوکاری آورد و رسانم و گماشته تان ساهوکاران  
 جاک خاریط زر گرفته می گشتند که اگر صدی دو صدی مطلوب  
 باشد حاضر است مارا با قسط در دما پدید و طفیل صاحبان مارا  
 هم نفع از چهار آنه دو آنه شود و سود زر آن وقت بر تسک  
 خشک با اعتماد نوکری سرکار فی ششش آنه یا هشت آنه  
 بدو بمنت زر را در گلو سپاهی می چسپانیدند و کسر میگرفت  
 جاک از سر کار کمتر اشخاص را می شد بدون ضابطه منصب  
 سپاه منشی و تنخواه دیوان باوشاهی یکو جب زیر میسر

می نسر بودند قلچا شود کی  
 منصوب بر است نگه داشت  
 خزانه اطراف و گذاشت  
 ناموس در وقت محوب  
 د خفا ملت مواشی پیش  
 ۲۲  
 است محاذ است  
 پس در آن محل  
 ساز گو با از جمع است  
 دست برداشته و نشین  
 دست بر سطح  
 آمدیم بآن  
 تحصیل کل بعد از آن  
 اکثر سپاهیان  
 بهر کس بود که

از سر کار در صوبه میرید  
 به ارگه و از ارگه در سر کار  
 مقر بود و در سر کار  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این  
 محمد باور خالصه شیخه و عال  
 باید بیست و نه

اینست محصول با خود سید داشت  
 بعضی می کردند و کتبی هم نوشتند  
 اینست که حاصل یکجا از قضا  
 و به پوره داران تا کید بود  
 و به غلطی تنگ بازی یا نقطه  
 اندازی در راسته و بازار  
 نمکندی فرمودند شغل تنگ  
 بدترین اشتغال است  
 فساد و زور از بازار بیجا  
 با کسب سواره و غیره  
 بازی و بیع از و حام دارند

احیاناً در وی شود سرانجام بهر ساند والا نه نشان کنند  
 صاحب بطه پوره دار پوره شب گشت بذات خود کرده باشد  
 و خبر خانه بخانه در چو تره کو تو الی خاکروبان شهر هر شام رسد  
 و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف  
 که زبانی هر کار را و از دهر جا از هر کاره مانع ناکند شهر  
 و ریافت بطور لغافه بهر خود و در حضور فرستد و بر و از  
 شهر بچک را از سوار و پیاده فراغت نباشد و صاحب جمعیت  
 پیشتر عرضی کرده با تصواب و کین خوب آید و برای استقبال  
 و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا فته  
 بملازمست میرساند. ضابطه بر چو کپاقت فرا حسم از کس  
 نبود و اگر منصب داری یا صاحب شخصیت چیره از

هر چند خدنگار ان باینها  
 گفتند از راه کناره نشاند  
 براس رسته و باره کاند  
 دستار و جامه خود و بر باد  
 می دهند و بناموس غیر  
 و ساد می کنند خود را در  
 گرما بلند پایاک میسازند  
 اگر روح غالب آمدند  
 تا خوشی گفت است و اگر  
 تنگوب شدند اند است  
 به ندر میشود و نقصان یابد  
 و شهادت همایه بود



که در غم از آنجا جعفر علیخان  
 جواب بایست در وقت خوشتر  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست

و قریباً شش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشتند  
 و رتبه که با مردم ضابطه عامل معزول بدون ادالی مجامع  
 ملازمت نمی کرد عقب بکری فرو می آمد و با متصدیان  
 دیوانی رجوع شده محاسب به داده مار غلطی بهر دیوان  
 کرده با استصواب او ملازمت کرده بکار دیگر می فرایید  
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او سلم نمی ماند  
 و قریباً جعفر علیخان عامل کم هم معزول شده عقب بکری  
 می فرود آمد و پوینچه را با ادنی الحکمه درت بود و مطالبه  
 قریب و در لک روپیه را بر او ثابت کرده چه مطالبه یکم  
 او خشیج وار و در حدود قریب و لک روپیه نوشت  
 چون درین باب دستخط حضور نبود متصدیان بدو زیاده

حالت معزولان  
 پوینچه شش خان معزولان  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست

۴۵

مرد آدمی مرد آدمی را  
 معزولان شش خان بایست  
 پوینچه شش خان بایست  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست

که در غم از آنجا جعفر علیخان  
 جواب بایست در وقت خوشتر  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست  
 حاکم بایست که در وقت جواب بایست

بمانند که مردم بنیان رب  
 ام سفاک و جلا جی شری منظور  
 بنیاد فی بیده می گفتند که بدن  
 فی کدند که پادشاه  
 به سادگی در نیمه دقانی

و تو الان سناناے خود با خود دارند و بر پا کلی و فیصل  
 این مردم را اصلا پروا نگلی سواری نبود ضابطه دار و  
 فیلیان فیصل بخبر پروا نگلی حضور و رشادی هم نمی داد چه جائی  
 وقت دیگر و فیصل مست را دور از آبادی می بستند  
 ضابطه شرح غلات هر هفته رخصت قرار داده و چه و  
 را تا کید کرده بحضور می گذارید و هر کاره اخبار و اسقعه  
 می رسانید اگر تفاوت در وزن یا فروخت ملاحظه میشد  
 یکروزه و رخصت میس تا کید میسرفت یا چه دهری را خرمیوار  
 می کردند و تاراجی دوکان او بهی می آمد ضابطه  
 در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احمد را حکم  
 قتل نه نمود اگر در سالی و دو سالی مجرمی واجب القتل

روز سفاک و جلا جی شری منظور  
 سواد نواح بدو در خان و غلام  
 در لشکر زاکم نمود و نواب  
 سانبان انجمه گفته استاده  
 ۴۸  
 جانب آسمان کجایه سیکو و  
 و شکایت فراوانی و در  
 زبان داشتند حاضران  
 گفته کرد و تاجانه چه کی  
 است و این مردم

است و این مردم  
 در سالی و دو سالی مجرمی واجب القتل  
 قتل نه نمود اگر در سالی و دو سالی مجرمی واجب القتل  
 قتل نه نمود اگر در سالی و دو سالی مجرمی واجب القتل

سبب بخت و حال در چهره بختی  
 در دامن بختی کف کند و خفته  
 در دامن بختی کف کند و خفته  
 در دامن بختی کف کند و خفته

هر کاره آمده ظاهر کرد که نزدیک لشکر چند و بیبه افتاده اند  
 چپرا آتش زده اند این دو دوازده جاست فرمودند  
 اهل چپرا کجا اند عرض کرد بخوف لشکر مردم آنجا خانه نگذاشته  
 گریخته اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیانه  
 دیوڑھی حاضر بود و برود آمد فرمود چرا قتیق نیکند که چپرا  
 خالی بیگانه را آتش زده اند و اول فرود آوردن لشکر  
 درین جا چپرا ضرر بود که با اهل و بیبه تصدیع رسید  
 بخوف نا آواره شدند او عرض کرد آب جائے دگر  
 نبود لہذا لشکر آنجا فرود آمد و برائے نگاہبانی چپرا  
 سواران و باندان تعیین اند اما مردم لشکر سراسر  
 خیرہ اند ضرب قہچی و تازیانہ بخاطر نمی آرند و بطبع ماکیان

از زبان میر منزل  
 فرمودند بکشتید این را  
 سبب خود بختی  
 سبب خود بختی  
 سبب خود بختی

دشمن و دوست مردم را  
 شکر و پیاز تصور کرده است  
 کہ ما کہ سال نو میر دید بسیار  
 بمان لحظه اورا کہ بکشد گرفته  
 بیرون سر آید کہ دوزخ و جہنم  
 سقایان حکم کردند کہ بر چپرا  
 در شکر آب اندازند

در طرفہ العین آتش  
 در شکر و پیاز  
 در شکر و پیاز  
 در شکر و پیاز







و کثیر بیان و در اول و بیست و نه روز از شهادت کثیر بود و در بیست و نه روز از شهادت کثیر بود و در بیست و نه روز از شهادت کثیر بود

نمی نوشتند عمده ترین آن دو رخا صاحب و رای صاحب بود  
 باقی با بلفظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال  
 بجز نواب صاحب و دراجه صاحب از هیچ خانه یافته  
 نمیشود و رخا آنکه او را نوکر لاله و مل آن وقت میداشت  
 نواب و دراجه مله ایند و رئیس نیست فاکتور و یا اولی  
 الا بصرا تا آب مان همان زمین همان معلوم نیست کت  
 کجا رفت آرد هم بطلب تا کید بود مردم هندو رسم ایام  
 نشاط خود مثل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم  
 زیاده از سه روز نگذشت و محضی اگر در خانه ها طول دهند  
 نمی شدند خوابات خانه و مال را دیهار حکم بود  
 بیرون شهر باشند و اگر کارانجامست نه زبان گوانه دروازه

ضابطه در کتب خانه تالیف  
 بود که مسلمان اطفال  
 از اول رانند و در

و اگر در باب و نوشته و در بیست و نه روز از شهادت کثیر بود و در بیست و نه روز از شهادت کثیر بود

در مکه که فارزند و شتان  
 شاد از نواب عالی پنجاب  
 سر دینا بیگ خان بدوخت  
 سر دینا بیگ خان بدوخت  
 سر دینا بیگ خان بدوخت  
 سر دینا بیگ خان بدوخت

در مکه که اوقات مردم خانه کمتر می گیرند و آنرا که کرایه میدادند  
 و اصل تعلقی بیست الال شده بساکنین و غربا بطور یوغره  
 و غیره می رسید ضابطه یک کس را دو تعلقی نمی داوند  
 و میفرمودند که روس زمین حصه هر کدام است و آسیا بنوبت  
 میگردد و از تقسیم تعلقی مردم بسیار روزی می یابند و توسیع رزق  
 میشود. ضابطه بر تعلقات عده نامقدور اقرار اما موثر گردند  
 و میفرمودند اول خویش بعد و درویش و بهنگام رخصت تعلقی  
 بهین دو کلمه می گفتند کاری کنی که شرمندند و خلق بسیار  
 ضابطه در خواصی بچهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکی  
 دیوان خانه دوم نشی سوم دار و عه چهارم عرض بیگی و اینها  
 به چهار رتن جامع بحال انتخاب کرده میداشتند مادر شاه

از سبب این و تقصیر و کوتاهی  
 از سبب این و تقصیر و کوتاهی  
 از سبب این و تقصیر و کوتاهی  
 از سبب این و تقصیر و کوتاهی  
 از سبب این و تقصیر و کوتاهی  
 از سبب این و تقصیر و کوتاهی

نایب بدوخت و دیگران  
 نایب بدوخت و دیگران  
 نایب بدوخت و دیگران  
 نایب بدوخت و دیگران  
 نایب بدوخت و دیگران  
 نایب بدوخت و دیگران



خواجه می فرمودند ملک و دولت با عانت و لشکر پانصد روز  
 یک لشکر و قاصد و قوم شکر و نالت که در این شهر است چو گاه  
 این لشکر را بهریت نمی باشد - ضابطه در شهر است  
 عده مثل اورنگ آبا و بر این پور اجبار نویس و واقعه نگار  
 و سوار نگار و خطیب نویس و نایب دار و قلم کار و مستور و پورند  
 و چهار نفر لشکر بوبت بوبت در جای است مختلف می شد  
 و ستم گوی از بهشت ماه زیاده نمی شد و بر موسم چهار نفری توقف  
 یک لحظه در مراجعت روانی داشتند و قلم صحابه گشتی  
 نامی که بحام نگر شربت دارد و قریب شش ماه کشید و موسم  
 چهار نفری به یکدیگر کوچ از اینجا فرمودند خیر خواهان دولت  
 عرض داشتند که این قدر مدت با این چشم به صحرای یک

پیرایه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که

خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که

خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که

خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که  
 خواجه می فرمودند که

این کلام است در بیان  
 ستم که در این دو ماه سپرد  
 از آنکه منی در دست قاضی  
 افتاد و یک در دست قاضی  
 منی در دست قاضی  
 ستم که در این دو ماه سپرد

بود و سراسر تسلیم محکوم شرع بر نام و کو تو ال بلکه  
 بر خود بدولت جاری می شد و وکیل هر کدام می وکیل بودند  
 حاضر و محکمی ماند ضابطه و قضا و قضا میان و کسر مجله  
 افتاد هر کدام احکام حضور به قاضی کریم الدین خان قاضی بلده  
 می رسیدند قاضی را نظر با حقائق حق و حکم تامل و توقف  
 بود که درین اثنا لشکر فیروزی وارد شهر گردید قاضی شرف  
 ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمه از قاضی نمود  
 قاضی بیان واقع آنچه صورت مسند بود ظاهر ساخت نوابا  
 فی الحال درین امر و هول شد بقاضی فرمودند هرگاه دور بودم  
 آن صاحب خبر دیگر می شنیدند و الحال که بلشافه می پرسم  
 خبر دیگری فرماید چه در خواهد بود قاضی گفت من گاه

این کلام است در بیان  
 ستم که در این دو ماه سپرد  
 از آنکه منی در دست قاضی  
 افتاد و یک در دست قاضی  
 منی در دست قاضی  
 ستم که در این دو ماه سپرد

این کلام است در بیان  
 ستم که در این دو ماه سپرد  
 از آنکه منی در دست قاضی  
 افتاد و یک در دست قاضی  
 منی در دست قاضی  
 ستم که در این دو ماه سپرد

بود و پس از آنکه بایکدی رسیدند  
 در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند

صفا بطور آداب سلطانی بهیچ وقت فوت نمی کردند چون فرمان  
 صادر می شد در فرمان بازی رفت با آداب تمام فرمان می گرفتند  
 و دیوان با و شاهای آنرا می گذرانید فرمان از دست دیوان گرفته  
 آداب بجا آورده بر سر درشته بدولت خانه مراجعت می کردند و  
 تمام خلوق ششم فرمانرا بر سر خواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و  
 هر کاره بادشاهی کیفیت راه حضور بادشاهی نوشتند و بر  
 خطبه عیدین در عید گاه بجا کم هرگز نگرفتند و قاضی آنجا تائید بود  
 و خود بجلوس سوار شده دو گانه میخواندند و می فرمودند و رفتن  
 درین است و نذر عید از حضور باشخاص مخصوص گرفت باقی را  
 می فرمودند بچو دهری پان بدیند و نذر معاف است و بنا بر عید  
 زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار بهمین قدر

و در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند

و در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند  
 و در پیشگاه پادشاه رسیدند

بایست که هر کس که می خواهد به کمال برسد باید از این راه بگذرد  
 بایست که هر کس که می خواهد به کمال برسد باید از این راه بگذرد  
 بایست که هر کس که می خواهد به کمال برسد باید از این راه بگذرد

بهر کسی که عنایت می شد تاکید بود که هر کس هر چه بدید بگیرد از خود  
 طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدمی رفت  
 بعضی را از خدمتگار و برخی را چه بدید و بنده را و اهل بیت و اکثر کلاه  
 بر لب طلب مامور بودند و خطبه بردند و دفتر بنده را مامور بوده  
 شاد و بستان می کردند و احدی کاغذ بخانه نمی برد و کچری در  
 خانه نمی کرد و اهل مطالب را سرکار دربار بود و بس  
 ضابطه خیمه های دفتر باده شاهی که عبارت از دیوان کهن  
 و بخشی کهن و میرانش است سرخ از کهار و استاد می شدند  
 و لال کچری نام داشت و اوایل کاغذ این دفتر هم سرخ بود  
 و اسم نویسی منصبدار بر کاغذ سرخ و افشانی می نوشتند  
 و این همه کچریها متصل با کارخانجات خود فرد می آمدند و خواه

رایج می سازد و نیز که بکشت  
 این قوم گدائی است مهم  
 گدا چون باده شاد گردد که گدائی است  
 دیوان چند دیوان که گدائی است

و نسبت نام هیچکس را  
 سرکار مارا رونق دادند و نام  
 به هم می رسیدند و به هم  
 دیوان باده شاد و کچری

این ایوان کچری از  
 به هم می رسیدند و به هم  
 دیوان باده شاد و کچری

و نسبت نام هیچکس را





که در کمال خدمت و فیاض  
 پیشتر گذارو تا که محتاج به اینست  
 نوابین را استاده کرد  
 سپاهیان و من کرد حضرت  
 دایم خیمه می شوند عرض ملک  
 عاریت بهین باز زیاده داد  
 ۶۰  
 بفضله خانه عمارت است نواب  
 فیوض الوصول شهاب است  
 فرموده و گرفته و عمارت  
 عرض کردند از کمال گروا  
 عرض کرد که تمام شد  
 خواهم است و اگر فرموده  
 اینها معلوم است که نواب  
 منظور باشد که نوشته گیرند  
 درست است است و نواب  
 حکم و آنچه از ایشان نایب  
 سپاهیان از کمال است  
 روان شد نواب

سپاهیان است که حق خود را بر سر دار به واسطه بخشی و مقصد  
 گیر و امروز بخشی اعقب مانده است مافیل نواب استاده -  
 گردنخواه میگیریم بهین اراده سپاهیان به پیش نواب آمده  
 سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدار سلامت شادی صید و پیش  
 داریم از خانه خطرسیده مدت شادی قریب است ما را انتخاب  
 داده حضرت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضر نمیدگی  
 شویم نواب فرمود نه بخشی خود بگویند گفتند نوکری نواب که دهیم  
 از بخشی چه کار فرمودند به مقصدیان گفت حساب خود نمایند  
 گفتند حساب تمام سپاه در حاشیه و من حضرت است که بهر دفعه  
 در سر کار نمی دارند انتخاب و دوماه در سر کار است و من نواب  
 گفت که دوماه شما چه قدر است عرض کردند به سپیدان چه جاست

فرمود که اینها من را دارند  
 فرمود که اینها من را دارند  
 فرمود که اینها من را دارند  
 فرمود که اینها من را دارند

نقدی خواست باز ایشان را  
چنان بگوید که آدم صاحب  
حیات نایب است و من از  
پناه خود آفتابی ترسم  
پناه مخالف نمی آیم  
وقت مصاحبه بنواب غوثی  
من کرد که این همه افواج مشیم  
بود و پیشکش فرمودند و غوثی  
را در همه از دور و بر من و غوثی  
وقت جنگ بیچ کجایمی آیند بگو  
دوستانه غالب و غلوب دیده  
دوستانه غارت بنخلوب می آیند

باز که می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد  
نواب فرمود ناخوشش فرمود خانه شماست گفتند حضرت  
سردار اند فیل روان گشت چون بخیمه گاه رسیدند ابو الخیر خان  
آمده سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم  
رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابو الخیر خان گفت مصرعه  
نازبران کن که خریدار تو باشد نواب فرمود تا باین پیمرگی  
ابو الخیر خان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام  
حکم شود که آنها را بر سر اسبند تا آیند کسی قصد این شوشی  
گفتند فرمودند مصرعه و عفو دلتی است که در استقام نیست و ما ز راده  
از آن ما معذرت خواستیم گفتیم که خانه شماست هرگاه

ابو الخیر خان بهادر امام جنگ از شیخ زاده داسه فارسی است - نبش شیخ زاده الدین جنگ گیر

دو وقت فرودشان آب مصفا  
یکه خاصه اول حصه ایشان است  
پس اینها را با یکدیگر و آن دو دو ختم  
اینها کردن از بیعت و حکومت خواهد بود اگر  
این بیعت با یکدیگر ایشان جنگ خواهد  
سر کار مقرر شوند و فرج قاهر  
کرنیب می باید و کار است  
بلقور می رسد - نواب فرمود  
که این معنی نصب الدین است  
اما در فراموشی اینها در امان  
موجب است و نباید فراموشی اول  
این است که اینها ملک را آباد

از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او

می کنند بچشم آنکه مصرعه و زو چون شنبه شود امن و در عالم  
 و در آنکه همه در هفتاسه و در این پیشه اند قدر زراعت خوب میدانند  
 میوم آنکه از حفاظت اینها مخالف یکایک نخل نمی باید و آنرا را  
 در ملک خود نمی دهند چهارم آنکه جمیع مایه فدان کجا بجهاد ما بوده  
 سفر و روز و روز می کنند در ملک ما از شده اینها محفوظ می ماند  
 و الا نه نمایان ما را و در دیده مسر بر بیا و بر داشته شود نهایی کنند  
 و تا راجی ملک می نمایند و بیگانه ها را با می سازند که تدارک  
 آن از دور دست به شوری شود و دیگر نیست که روسه زمین  
 که فزان و مومنان است تنها خوری خوش آینه چناب  
 حمیت نیست نقل دستت فاصله زیر محاسبه آمد نواب عالی چنان  
 حکم حبس کردی آنکه نظر بندی بود فرمودند چون دوسه روز

از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او

از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او  
 از دینان کرد و ظاهر کرد که او

خنجر علی از سوزنی قلندری  
 ز بیستم نمود ربابی  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان

مظاهر کرده از جانب ما بگو که در سر انجام مبلغ واجبی تهراند  
 کردن کارها نیست و شرف نیک نمی دهد خواب این سخن  
 تمام نگردد بود که امیر به حاضر در بار و آتشکاه عال موصوف  
 بعضی رسانید که سلام و نه دار مبلغ اومی شود و امور و عتاب  
 بخرد و فرمودند مارا کار از نراست و بس روز دوم آن بود اسطر  
 همان امیر عفو تقصیر او گردیده بگذشت رسید به کار  
 ماور شد و خداوند سبیل زرمه سان شد خوشا حوصله او  
 که از آتش افروزی کار به دراز گرم نگردیده روا در تنگ  
 موصوف نگشت و رحم را کار فرموده و خدا اطاعت دیوان که  
 سر بر خیزد کم مصدق قاضی و تصدیق شد و ز سینه آتش  
 امیر که غایبانه دوستی را در محضر دیده باطل و نه دار از گردن  
 خنجر

خنجر علی از سوزنی قلندری  
 ز بیستم نمود ربابی  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان

خنجر علی از سوزنی قلندری  
 ز بیستم نمود ربابی  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان

خنجر علی از سوزنی قلندری  
 ز بیستم نمود ربابی  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان  
 ز بیستم یکم این گردن دودان

ارشادات سمیع پیکر و بقیه  
 فریاد کار از سرب ساندید  
 کاندیش نمودن نقل آن اینجا  
 مناسب مقام دیدنی طراز  
 که گوشتواره هیچ فوایدی آصفی  
 است از شاد و اول اینک

نظامی سار و فرمودند فی الواقع صرف است خرج کرده باشد  
 هر چه بدید بگیرند دوست از و بردارید که بعد چند سینه این هم  
 می شد فی نفیست چنانچه دیوان معامله دو لک روپیه را بر بست  
 پنجهزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از  
 حسن تر و شما با بجا شد و الا نه ما را از بهیج صرف که روز و شب  
 بعیش و طرب میگذرانند توقع نموند خاتمه جادی الاخره الهجری روز  
 دوشنبه در عین حالت تلق که روح قیدی پرواز داشت وقت سپهر  
 نواب ناصر جنگ را طلب میدهند و بعضی کلمات و صایا بر زبان  
 آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور تقریباً بیرون  
 چند حافظ یسین خوان با اتفاق راستم مسطور که عساکره سرکار  
 خان مذکور داشت متصل قنات در انوقت ایستاده آن همه

است از شاد و اول اینک  
 در این دکن لازم است که هرگاه  
 سلاسی نفس خود و امن از تنگی  
 و جلال و افزایش و آبادانی  
 ملک خود خواسته باشند باید که  
 با هر پیشه که زمینداران این  
 ملک انداختی دار و مانده

۴۴

از خود شکر و شکر موافقت  
 به چشم نهند در صورت نامجاری  
 لا اعلی است و هم آنکه  
 در اخذ نام بجا آدم که بنیاد  
 ساخته رب العالمین است  
 انچه تا به کار برده چرا که مثال  
 نوشت گندم و جو از نیست که در

رانقاصی که تحمل فرمایید  
 تفویض نماید به سرب ساندید  
 انچه تا به کار برده چرا که مثال  
 نوشت گندم و جو از نیست که در

نیکو دولت پیاپی است  
از انبیا یک تعلقه صدر است پادشاه  
باین خاندان نشین داشت  
ثوابی که در حق رحلت است  
آن که در عا جباری آید بسیار  
امور ریاست مستم در است

سوم آنکه زندگانی خود را انتظام امور مملکت را منحصر در سفر  
دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایه بنفشه را در هیچ حال از دست  
ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجیدی فرماید که فیسروا  
فی امان این است از برای سفر و انتظام امور ریاست  
موقوف بسفر مگر وقف بقدر ایام چهارونی ضرور که جمیع حاکمان را  
را درین هنگام تکلیف می شود و تعییناتی سپاه بتقاریب با و طای  
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود - چهارم آنکه کارهای  
جمیع خلافت محض از افعال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد  
اولی فرمن و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم  
نمایند و خود را بیکار نداشته باشند روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا  
می گرفت باشند که عاقبت بخیر باشند - پنجم آنکه باشند که

استاد بهمت از غبار فقر که باید  
اندکی کرد و در وقت و صلح  
کردن آن سنت است محبت علی  
عزیز را در سبب جباری آورد و مگر باید

۴۵

دانشمند باشند و امری  
زین و آسمان از قدیم است و  
خلق الله هم از قدیم است و  
رو بسایه زمین را اقل خاص خود  
ندانسته اند و از آن می دانند

و این معنی از مطالبه نویسنده  
سلطنت نشین صوبه است  
و این معنی از مطالبه نویسنده  
و این معنی از مطالبه نویسنده  
و این معنی از مطالبه نویسنده

مستقل چنانچه در همین ملک لکوکها از فرقه سپاه روزی مخفی  
 احوال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بیکس تعلق گرفته  
 رفته رفته مسخرت حق سبحانه تعالی محض بکرم خود از منتهی من  
 عاصی را عطا فرموده ما را بر جسد این پیش ساخته تا این وقت آنچه  
 پاسبانی و کم و بیش قدر دانی مخلوقش بود در دهنم بعد من  
 سزاوار آن است که خبر گیری بر خاندان و مامور نمودن بکارها  
 سرکار خود نوبت نبوت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هند و دو  
 به تبدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از جمله واجبات  
 دانستمی نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سر رشته  
 اینکار چه از خود و چه از پیر و ان خود تا که درین مدت العمر این همه هم  
 که هر یک بلا تفاوت جوهر باره ایست بی بها بلطف و عنایت

خود را بیکس فرزندان خود دادند  
 ساندند به منم بکار داران  
 بکار ندادند و بکار ندادند  
 و تحت اینها برداشت نموده  
 اینها از دست نداده و بیکس  
 جمع کرده بکار در حال قرار

بدویش بماند و در تربیت آنهاست  
 بدویش فریاد و در امری مذکور است  
 در اشت کیشش موقوف بر این است  
 و شفقت و تطف و باره اینها  
 بسازد و از دل و اندک اینها  
 ۴۴  
 بیت باز و تقویت مامور  
 آنچه در احوال خواستند  
 هرگز زوال نخواهند  
 بخشید عظمت آفرین  
 گرسنه و غلبه زمین  
 بسیار و فتنه تبیین  
 فواید نیرخت و لذت  
 از آنجا فرزندان خود تصور نمود  
 و در صد و شکست نباشد و گویا  
 برین خزان نداده و عوام  
 از دل را و مجبوس خود میگردد  
 جلوت باز نداده که بیست سلطنت





از سپاه مخالف نمی رسیم باید  
 که آنها را در همه حال از خود بپای  
 بناید داشت که در جمیع اوقات  
 در پیش باغی است نظام امروزی  
 اندیشه پادشاه و مردم که بمقتضای  
 به شریعت امری بایست در

در اسلحه باشد و تا مقدور رو بقبله جنگ نکند چرا که فتح بید قدرت  
 و اختیار اوست - و دوازدهم آنکه از روسی آنچه درین مدت  
 بتجربه و تجربه رسید اینکه از جمله مردم دکن اهل برهان پور و بیجا پور و غیر  
 آشنا هستند و هیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست باید که  
 مثل مردم گجرات کشمیر و گجراته احتیاط و احتراز ازین قوم و حب  
 داند - سیزدهم آنکه اسبابی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود  
 دارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بر طبقه و قافله  
 و الا پیش از دو سال کفاف نخواهد کرد - چهاردهم آنکه هر خانه  
 که در رکاب موجود داشته ام از برای و کجی سپاه و سایر  
 لشکر خصوص از بودن خزانه ساهو کار آباد می باشد و در آباد  
 آنها مخالف و لشکر مخالف خود بخود پیرشان و متلاشی می شود

آن همه وقت احتیاط و احتراز  
 شود که انگشت است و این  
 در میان آنکه سنان و سنان  
 زبانه را از دینی همه قابل  
 کردن زدن و کافری مورد  
 قوم و کافری مورد و کافری  
 اند و قافله و کافری  
 در قافله و کافری

در میان آنکه سنان و سنان  
 زبانه را از دینی همه قابل  
 کردن زدن و کافری مورد  
 قوم و کافری مورد و کافری  
 اند و قافله و کافری  
 در قافله و کافری

الحمد لله رب العالمین

عادت شد که در این شهر  
نظمی که در این شهر  
نظمی که در این شهر  
نظمی که در این شهر

کارهای دولت است هرگز از قید خلاص نماند و چنانچه  
نیشت خانه که در عالم شهر است عبادت از قید این قوم است  
میفرماید آنکه الحال بر وی و مردم کاخانه خود را بر کار خانات مایه  
بکنید که جهت زیاده از دوسه ساعت یافت نمی شود شمارا  
بجای کریم سپردیم که بدایت نصیب کند و در همه حال نصیر  
و معین شما باشد و سایر غنایات از سر شما باز نگردد و تنگی این  
کلمات بدایت سمات از زبان نواب مغفرت آید جاری شد  
به نواب شهید رفته عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از راه  
شفقت پیری نزدیک خود طلب داشته و اشک از رخسار بارید  
مال پاک کرده فرمودند که از این گریستن چه فایده از احوال من  
کار خلاق تنگ است مبادا فتنه خوابیده بیدار شود و رفا یا با

فصلی در بیان  
مستحقین و غیره

مستحقین و غیره  
مستحقین و غیره  
مستحقین و غیره  
مستحقین و غیره

<p>دربار آصفی کی نشوونما دربار آصفی کی نشوونما دربار آصفی کی نشوونما</p>	
<p>ولہذا فیضا</p>	
<p>نقشہ دار و دادر دربار چاندرا آصفی</p>	
<p>۱۳۰۹</p>	
<p>۷۰</p>	
<p>۱۵۸۸</p>	
<p>قطعه تاریخ من تصنیف لطیف شفیق آقا سید زین الدین</p>	
<p>ابن سید مرتضیٰ ابن سید سیر زمان شہو میر عاشق</p>	
<p>نوری انجیر ایری الشوشری نور اللہ مرقدہ</p>	
<p>ما تہ آیا اک سالہ دربار آصفی</p>	<p>مصنوع بین تہیک عیار کچھ پتہ</p>
<p>چھوڑا دیا میر سدا اللہ نے او</p>	<p>تہہ مات کچھ کے سبب میں ناظرین</p>
<p>تاریخ اوسکی ضیف شہر میں ہے کئی</p>	
<p>دربار آصفی کے بنیاد میں دل نشین</p>	
<p>قطعه تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی محمد سیر</p>	
<p>نائب سر رشته دار حکمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی</p>	
<p>سکر آصفی کی توقیر و کچھ</p>	<p>اور اونکے انتظام کی تدبیر و کچھ</p>
<p>دربار آصفی کو چھٹے قاعدہ</p>	<p>وہ سب کے سب میں چھٹے قاعدہ</p>

اتباع خطی واقعه‌ای جناب مدرس نمایند و روایت آن کتاب بنام خود کرده روح معصوم را آزار  
فرمایند نسخه دیگر که نشر است صحیح در روح نواب انصاف طالب مشواهد بنظر کسورخ طومار سه پیش نیست  
نقص باین سبب که در کتاب منقول همین طور بود درین نسخه نیز بر عاشره اش پایا  
کردند - اعلاطیکم بروقت مطالعه درین کتاب بنظر آید سببش عدم وجدان نسخه دیگر باید انگاشت فقط

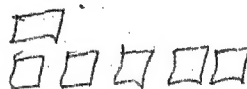
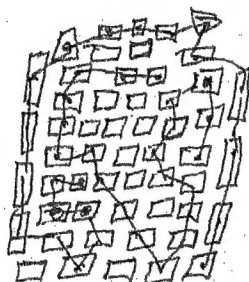
سید محمد رحیم طباطبائی

از آنکه

مولف را در تقسیم و تالیف تصحیح و  
تنقیح و طبع این نسخه شرفاً و عرفاً  
حق عظیم ثابت است پس اگر  
بے اذن او کسی ثانیاً بطبع آورد  
مصدر نقصان خود و مورد  
مواخذہ سرکار دگر دود۔



LYTTON LIBRARY. ALICARH



Q 1936-07

CALL No. { 904 } ACC. NO. 1088

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE \_\_\_\_\_

1088		904	
رسالة در باره آصفیه			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.